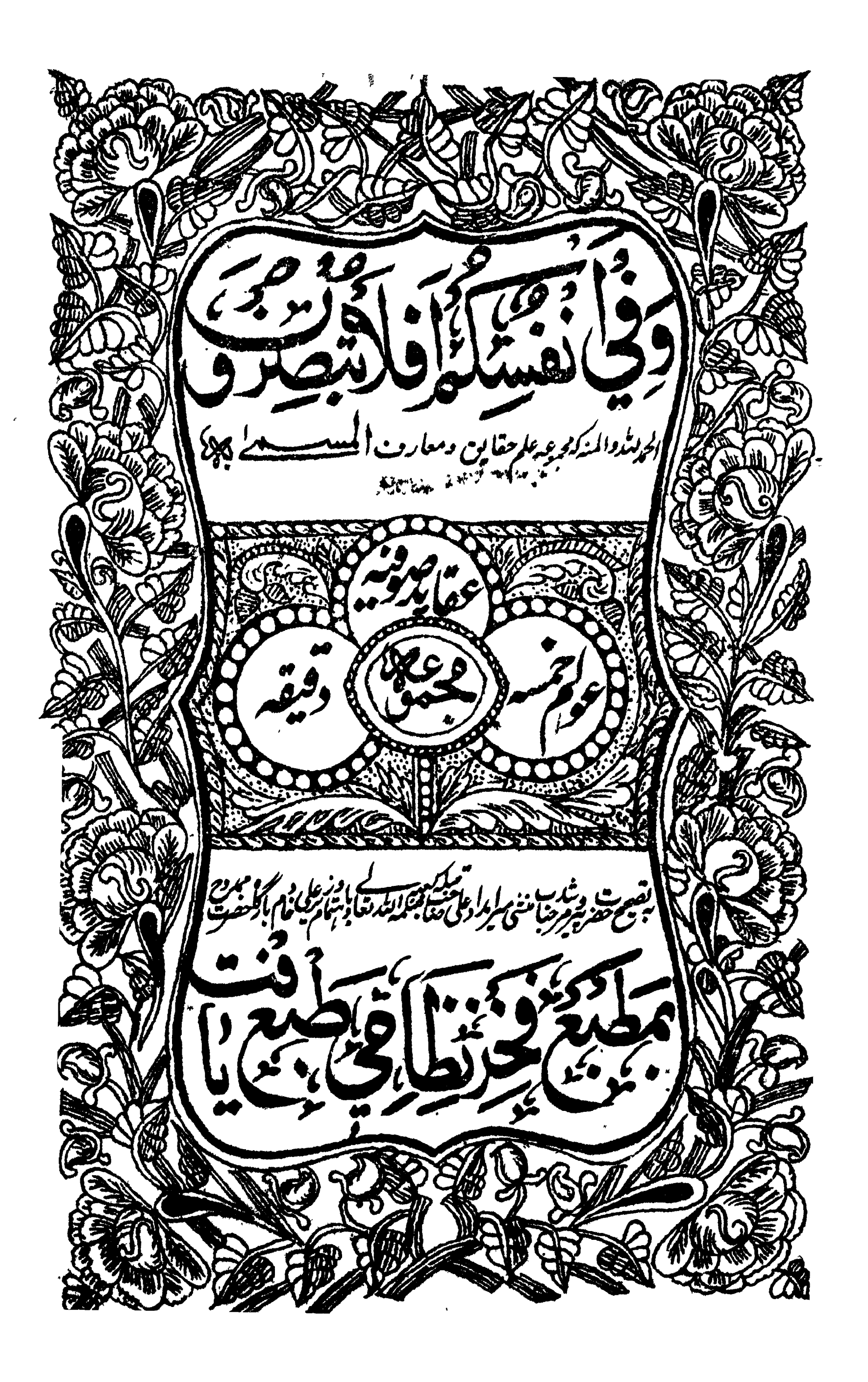


وَفِي أَنفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ
الحمد لله والمنة که مجموعه علم حقایق و معارف المسمی به
عقاید صوفیه
علوم خمسه
مجموعه
دقیقه
بتصحیح حضرت پیر و مرشد جناب منشی میر امداد علی صاحب متعنا الله تعالیٰ باہتمام وزیر علی خان باکلفت مطبوع
بمطبع فخر نظامی طبع یافت



الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین والصلواة والسلام علی رسوله محمد وآله واصحابه اجمعین بدان ایعزیز ارشدک الله تعالی فی الدارین صوفیانیکه قائلین بوحدة الوجود اند بذوقی و وجدانی چنین یافته اند و براین اعتقاد داشته اند که حقیقت حق سبحانه تعالی وجود هست وآن وجود من حیث الحقیقت متعین نیست بل وجود مطلق است بآن معنی که آن وجود وجود است باعتبار حقیقت نه اورا قید خاص هست ونه قید عام ونه اورا قید اطلاق است نه قید تقید وآن وجود خود منقلب نگردد لان فیه اتصاف النقیض بالنقیض او اتحادهما وهما محالان لان فیه انقلاب الحقائق واین محال است پس چون حقیقت آن وجود مطلق است در خارج همیشه متحقق بود وامر کلی نباشد از جهة آنکه سلب شئ عن نفسه لازم می آید واین نیز محال است از جهت آنکه هست هست است وامر ذهنی نیست که محتاج به جزئیات باشد وافراد خود در موجودیت خویش پس همون وجود مطلق واجب باشد وآن وجود را صفت وجوب قیومیت وبقا وقدم وعظمت وجلال وعلم وقدرت وجمیع صفات الهیه

ثابت اند و آن وجود بیچون و لانهایت و غیر منحصر و غیر محدود است و این صفات از ان وجود
گاہے منفک نیستند و آن وجود را باعتبار این صفات واجب الوجود و آله میگویند و آن وجود
یکے است و غیر وے موجود نیست و محال است که باشد از انکه حقیقت وی تعالی وجود است و غیر وی
بالکلیه جز عدم نباشد پس غیر وی موجود نتواند بود و از انکه حقیقت وجود را مثل و مخالف و ضد نیست
و غیر درین سه قسم منحصر است پس غیر وی موجود نباشد و اصل همه موجودات همون است و همه کائنات
از وی صادر اند و او بذات خود بهمه موجودات متعین و متکیف شده است و بلباس مخلوقات ظاهر
آمده است و ذات او با همه صفات مقید شده خلق نما گشته است بے انقلاب حقیقت وی و صفات
حقیقیه وی و او بحال خود است باطلاق خود و صفات حقیقیه وی هم بحال و بکمال خود اند و باطلاق
خود و با آن اطلاق حقیقت و اطلاق صفات خود را باین تقید جلوه نموده است پس ظاهر این
تقید و بلوازمات این تقید است و بباطن همان اطلاق و بلوازمات آن اطلاق است مرج
البحرین یلتقیان بینهما برزخ لا یبغیان بیان این معنی است پس آنچه تقید است راجع
بظاهر آمده و همه اطلاق راجع بباطن پس او فی الحقیقت اله است عبد نما اما گاهی فی الحقیقت عبد
نمیشود چنانچه حقیقت وے و صفات حقیقیه وے الهیه وی منقلب نباشد از آنکه انقلاب حقیقت وی محال است
و انفکاک صفات حقیقیه وی از ان حقیقت نیز محال است پس اله عبد نما باشد و چون عبد بتوجه تمام
باصل خود و بباطن خویش باز گردد و نظر ازین تقیدات بردارد و بر باطن گذارد و این شعور بالکلیه
نانی گردد تا ذات و صفات وی که مقید اند منبسط گردند و بذات و صفات حق متحد باشند همچو انبساط
ذات و صفات حق در آن وقت این بنده کانه هو باشد و عبد اله نما گردد این است کمال آن
بنده اما گاهی فی الحقیقت اله نشود از آنکه چون تقید آن بنده و صفات آن بنده بالکلیه انبساط
پذیرد او بالکلیه نماند کدام منبسط گردد و که متحد باشد با حق پس کمال بنده این است که در وی
حق جلوه گر باشد و آن بنده انبساط و اتحاد با حق پذیرد چنانچه کانه هو گردد و عبد اله نما شود
این است تحقیق محققان و عقیده گروه صوفیان و ذوق و وجدان عارفان اگر عارفی از شعور

خود بالکلیہ گم گردد و خود را ہمون بیند و ہو ہو گوید معذور است و آگاہ نیست از حقیقت حال
خود و چون ہشیار شود و از حقیقت حال خود خبردار گردد خود گوید کمال من اینست کہ من عبداللہ
نا باشم چنانچہ حضرت سلطان العارفین بایزید بسطامی قدس سرہ العزیز می فرمایند اول قلت
یوما سبحانی ما اعظم شانی فانا الیوم کافر مجوسی وانا اقطع زناری و اقول
اشہد ان لا الہ الا اللہ واشہد ان محمداً عبدہ و رسولہ چون سلطان العارفین
از حقیقت حال خود خبردار شد گفت اکنون مسلمان شدم حقیقت حال اینست کہ آن حقیقت
مطلق را باین تقیید دریابد بی اتحاد و تباین تا مسلمان حقیقی شود و کلمہ طیبہ را تمام دریابد و گرنہ لا الہ
الا اللہ حاصل باشد و محمد رسول اللہ حاصل نہ و آن حقیقت مطلقہ باین نمودن تقیدات
مطلق است و صفات حقیقیہ و اطلاقیہ وی ہمچنان مرجع ہمہ تقیدات است و او الہ ہمہ و معبود
و مسجود ہمہ و اینہا ہمہ راجع و عابد و ساجد او بیند و از ان حقیقت نزول کلام است و ارسال رسل
و آن حقیقت آمر است و ناہی و این مقیدات مامور عابد و محل تصرف وی و مظاہر اسما او وی
در مظہری اسم ہادی در کار است و در مظہری اسم مضل در کار مآل آن ترحم و مآل این تقہر پس
مظہری مرحوم آمد و مظہری مقہور آن متنعم جنات است و این معذب بعذاب جہنم و این
مرحومیت و مقہوریت و این راحت و الم راجع بمقیدات آمد و راجع بآن حقیقت نہ از آنکہ
آن حقیقت منزہ است از ینہا بمرتبہ اطلاق خود و ظہور این راحات و آلام باعتبار این تقیدات است
نہ باعتبار آن اطلاق با آنکہ آمر و مامور ہمون است و بآن اتحاد آمر با آمریت خود و مامور بمامورت
خود است چنانچہ حضرت شیخ محی الدین بن علی عربی در فتوحات مکیہ میفرمایند ہو عین کل
شی فی ظہورہ و ما ہو عین الاشیاء فی ذواتہا بل ہو ہو والاشیاء
اشیاء این ست و جدان محققان و عقیدہ حضرات صوفیان رضوان اللہ تعالی علیہم اجمعین
ایشان را باعتقاد علماء ظواہر ہیچ روی مخالفت نیست مگر در ربط حق بعالم علماء ظواہر ربط
ایجاد حق بعالم می دہند بہ تباین حقیقتین و علماء باطن ربط ذات حق بعالم میدہند بی تباین

حقیقتین واتحاد و بی انقسام وتجزی وتبعیض پس نزدیک ایشان یک حقیقت آمد اما در ثبوت
مرتبه حق و مرتبه عالم واحکام مرتبه برآن هر دو هیچ مخالفت نیست احکام واجب بر واجب مترتب
میدارند واحکام عالم بر عالم واحکام آن برین مترتب نگردد واحکام این برآن مترتب نشود
این است صراط المستقیم - اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب
علیهم ولا الضالین آمین علمای ظواهر بر بنای خود هیچ طورے از اطوار یگانگی بر عالم روا
ندارند بلکه کفر میدارند زیرا که نزد ایشان عالم را با حق هیچ وجه یگانگی نیست وصوفیان بر بنای
خود همه اطوار یگانگی بر عالم جایز دارند بل جزوی ورکنی از ایمان شمارند از انکه نزد ایشان حق ثابت است
امانه جداگانه وبیگانه از عالم ونه متحد ویگانه با او زیرا که نزد ایشان من حیث الوجود یگانگی ست ومن حیث
المراتب بیگانگی وثبوت ایمان بدو رکن است یگانگی وبیگانگی وآن یگانگی وبیگانگی بدوام مراتبست
امر الحق والعبد وجمیع الامرین المذکورین را ایمان تمام وکامل میدانند لان فیه ثبوت
الحق والعبد بلا تباین واتحاد پس کسی که بوجدان وذوق بی تباین واتحاد هر دو مرتبه را
برابر دارد وحقیقت وجود را با جمیع الٰهیات حقیقیه وبا جمیع قیودات خلقیه دریابد او را کامل مکمل میگویند
وکسی که باستیلاے وجود ویا باستیلاے حق مرتبه خلق را محو سازد او را مغلوب الحال گویند ومعذور
دارند ومرفوع القلم شمارند ان الله لا یواخذ العشاق بما صدر منهم وکسی را که رویت
خلق حق را ساتر آید او را محجوب گویند وکسی که بمجرد علم وحدت یا بتوهم حظوظ آن علم رتبه خلق
را بر دارد او را ملحد وزندیق گویند وکسی که علم ومعرفت وحدت را چنانکه مذکور است بداند وبدان
عقیده صحیحه دارد ومراقب بدان بود او را عالم ربانی خوانند وامید است که او بطفیل این علم وعقیده
ومراقبه بدرجه کمال رسد درین جهان یا در آن جهان وکسی که مراقب نبود وآن علم وعقیده
صحیحه دارد او هم چیزی ازین نصیب خالی نبود وازین حظ عاری نباشد وهر که این علم وعقیده
صوفیه را یاد دارد وهر مسئله این رساله را به تحقیق بداند از زلت صوفیان خامان واز زندقیت
زندیقان واز الحاد ملحدان واز اباحت اباحتیان نجات یابد وبدرجه صدیقان رسد والله اعلم

بالصواب صوفیان آن حقیقت را حقیقت وجود است من حیث هو هو مرتبهٔ لاتعین وذات بحت
خوانند امانه بآن معنی که مفهوم سلب تعین وبحیثیت آنجا ثابت باشد ونیز این مرتبه را مرتبهٔ احدیت
ومرتبهٔ غیب هویت ومرتبهٔ لاهوت خوانند وهیچ اسمی که ورای وجود فایده دیگر دهد روا ندارند وچون
آن حقیقت را بعلم مطلق وعلم اجمال که یافت خود است مر خود را بذات خود دریافت بجمیع شیونات
یعنی اسمار الهی وکونی بی امتیاز یکی از دیگری ملاحظه نمایند وحدت گویند وحقیقت محمدی صلی الله
علیه وعلی آله واصحابه وسلم خوانند وتجلی اول وتعین اول وتنزل اول نامند وچون آن حقیقت را
بعلم مفصل که یافت خود است باصفات واسمار الهی وکونی مفصلاً با امتیاز یکی از دیگری ملاحظه نمایند
واحدیت والهیت وحقیقت انسانی خوانند ودانش خود که درین مرتبه است مر کون را تعین علمی واعیان
ثابته نامند واین همه وجدان وشهود وعلم وشعور او مر او را در سه طریق منحصر است واین همه مراتب مذکوره را
قدیمه پندارند وتقدیم وتاخیر یکی بر دیگری تقدم وتاخر رتبی دانند نه مکانی وزمانی وچون آن حقیقت
متلبس شود بعالم نورانی آن را عالم ارواح وعالم ملکوت وعالم مثال خوانند وچون آن حقیقت متلبس
شود بعالم جسمانی آن را عالم اجسام وعالم شهادت وعالم ناسوت گویند وچون آن حقیقت متلبس شود
ومقید باشد بجمیع مراتب مذکوره جسمانی ونورانی واحدیت ووحدت انسانی گویند وچون آن حقیقت
بعد ازین تقید در انسان منبسط گردد ومتسع گردد وجمیع مراتب مذکوره در وی ظاهر آیند بانبساط خود واو را
کما هو گردانند آن را انسان کامل گویند وآن انبساط واتساع بکمال واکمل مرتبه در صورت
محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم دارند وختم نبوت هم برین وجه شمارند واز عبارت سابقه معلوم
شد که کمال مقید بدو وجه نگاه داشتن ست وجه اطلاق ووجه تقید که درست اما چون آن حقیقت مطلقه
مقید شد بجسد ومقید شدن به تقید خو کرد وعادت گرفت وبه تقید بصر وتقید سمع مقید شد وهمه
اوصاف مقیده به تقید عادت گرفتند وآن حقیقت مطلقه را واوصاف آن حقیقت را ساتر آمدند
واز آن حقیقت بیگانه وا گشتند وجهت تقید بر آن غالب آمد واحکام ولوازم تقید برو مستولی شد
اکنون طریق رجوع مقید سوی مطلق این است که وجه اطلاق را بر وجه تقید غالب کند وهمیشه

مراقب بوجه اطلاق باشد هیچ وجه ملاحظه بوجه تقیید نکند و بهر طریق که وجه تقیید فراموش شود آن طریق لازم گیرد و فرض را ادا نماید و هر امریکه وجه تقیید را غلبه دهد و در کثرت ودوی اندازد آن امر را قاطع الطریق داند و بآن ملتفت نشود و اگر آن امر از امور دنیوی ست واجب ست که آنرا بالکلیه ترک کند و اگر از امور دینی ست پس به بیند که اگر آن امر از مفروضات ست یا از سنن روایت اتیان و آوردن آن ضروری ست و اگر این نیست آن را هم ترک کند اگرچه آن امر از خیرات و حسنات باشد حاصل الکلام هر کاریکه وجه اطلاق را غلبه دهد فرض راه وی آن کار است ازانکه فرض راه وی آن است که وجه اطلاق را حاضر آرد ازینجاست که گفته اند خسر الدنیا و الاخره صفت عاشقان است مقید را نگاه داشتن بر وجه مطلق فرض آمده است و هرگز ملاحظه بوجه تقیید نکند و اگر خواهد که هر دو وجه را نگاه دارد ممکن نیست که غلبه وجه اطلاق حاصل نماید ازانکه مقید بوجه تقیید عادت گرفته ست و تقیید و لوازمات او لازم حال او آمده اند مانع وجه اطلاق آیند و سوی خود کشند ابتداءً ممکن نیست که نگاه داشتن دو وجه وجه اطلاق را غالب آرد بعد از غالب شدن وجه اطلاق ملتفت بوجه تقیید شود و مراقب بآن وجه باشد و آن وجه را حاصل کند در آن وقت ممکن است که وجه تقیید بآن طریق حاصل آید که وجه اطلاق را حاجب نباشد و مانع نیاید چون آن وجه مقید حاصل شد بدرجه کمال رسید و مساوی الطرفین گشت انبیا صلوات الله علیهم که بخلق آمده بودند بوجه اطلاق آمده بودند ارسل رسوله بالهدی و وجه تقیید هم همراه ایشان بود آیه کریمه و دین الحق لیظهره علی الدین کله ایشانرا هر دو وجه داده نبی کردند و بدعوت خلق فرستادند و گرنه نبی و رسول نتوانند شد و نبی ما را صلی الله علیه و آله وسلم ظهور آن هر دو وجه بکمال مرتبه داده بودند ازان وجه آن حضرت صلی الله علیه و علی آله وسلم خاتم النبیین آمد -

فافهم هذا الطریق و تامل و توصل و اعمل علیه خاتمه

نمبر	مسئله	دلائل وجود مطلق
اول	حقیقت حق سبحانه تعالی وجود است	آن وجود من حیث الحقیقت متعین نیست بل وجود مطلق است بآن معنی که وجود وجود است باعتبار حقیقت ـ
۲	وجود منزه وعاریست از هر قید	نه او را قید خاص است و نه قید عام نه او را قید اطلاق است و نه قید تقیید ـ
۳	آن وجود منقلب نگردد	لان فیه اتصاف النقیض بالنقیض واتحاد هما وهما محالان لان فیه انقلاب الحقایق و این محال است ـ
۴	مطلق در خارج همیشه متحقق بود امر کلی نباشد	از جهت آنکه سلب شی عن نفسه لازم می آید این نیز محال است که هستی وجود امر ذهنی نیست که محتاج بجزئیات وافراد باشد در موجودیت خویش بخارج ـ
۵	آن وجود مطلق واجب باشد	که صفت وجوب قیومیت و بقا و قدم وعظمت وجلال وعلم وقدرت وجمیع صفات الٰهیه بآن وجود ثابت باشد
۶	آن وجود بیچون ولا نهایت وغیر منحصر وغیر محدود است	این صفات الهیه گاهی از ان وجود منفک نیست که آن وجود باعتبار همین صفات واجب الوجود واله است ـ

۷	آن وجود یکی است وغیر وی بالکلیه جز عدم نباشد	ازانکه حقیقت وجود را مثل ومخالف وضد نیست وغیر درین سه قسم منحصر است پس غیر وی موجود نباشد ۔
۸	اصل همه موجودات همو است وهمه کائنات ازو صادر شده	یعنی آن وجود بذات خود بهمه موجودات متعین ومتکیف شده بلباس مخلوقات ظاهر آمده وذات او باهمه صفات مقید شده خلق نما گشته بی انقلاب حقیقت وصفات حقیقیه خود ۔
۹	آن وجود ظاهر باین تقیدات است وباطن بهمان اطلاق خود	پس آنچه تقید است راجع بظاهر آمده وهمه اطلاق راجع بباطن مرج البحرین یلتقیان بینهما برزخ لا یبغیان درین معنی آن الٰه است عبد نما اما گاهی در حقیقت عبد نمی شود چراکه درینصورت انقلاب حقیقت لازم می آید وانقلاب حقیقت الهیه وی وصفات حقیقیه وی محال است
۱۰	آن حقیقت مطلقه باین نمودن تقیدات مطلق است	صفات حقیقیه واطلاقیه وی همچنان مرجع همه تقیدات است واو اله ومعبود همه ومسجود همه وهمه تقید راجع بعابد وساجد اویند ۔
۱۱	واز همان حقیقت نزول کلام وارسال رسل است وهمو حقیقت آمر وناهی	یعنی این مقیدات مامور اویند ومحل تصرف وی ومظاهر اسما وصفات وی که اعیان علمیه الهیه اند ۔
۱۲	در مظهری اسم هادی در کار است ودر مظهری اسم مضل در کار	یعنی مآل آن ترحم ومآل این تقهر پس مرحوم ومقهور مظهر اوست ومنعم بنعمات جنت ومعذب بعذاب جهنم مظهر است ومرحومیت ومقهوریت وراحت والم راجع بمقیدات آمده نه راجع بآن حقیقت ازانکه آن حقیقت بمرتبه اطلاق خود ازینها منزه است ۔
۱۳	وبآن اتحاد آمر بآمریت خود ومامور بماموریت خود است	چنانچه شیخ محی الدین بن علی عربی در فتوحات مکی میفرماید هو عین کل شیٔ فی ظهوره وما هو عین الاشیاء فی ذواتها بل هو هو والاشیاء اشیاء ۔



بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوٰة والسلام علی رسوله محمد وآله واصحابه اجمعین
طالب حق را باید دانست که مراتب وجود باصطلاح صوفیه رضوان الله تعالی عنهم اجمعین
پنج عالم است لاهوت و هاهوت و جبروت و ملکوت و ناسوت و بیان از مراتب ناسوت کرده شود
تا بتدریج فهمیدن آسان گردد ناسوت باصطلاح ایشان مرتبه ملک است که آنرا عالم شهادت
نیز گویند و آن از عرش اعظم است تا مرکز خاک و این مجموعه سیزده چیز است اول عرش مجید است
که در شرح بخاری احمد خطیب قسطلانی از بعضی سلف نقل میکنند که عرش عظیم از یاقوت سرخ
است بعد وے میان دو جانب و پنجاه هزار ساله راه است و وسعت از طرف بالا پنجاه هزار ساله
راه است و از طرف پائین نیز پنجاه هزار ساله راه است در فضائل اعمال حدیث مرفوع است که عرش را
صد پایه است فرشتگان از زمانه که پیدا شده اند تا روز قیامت سیر یکپایه تمام نتوانند کرد بعد از آن
کرسی است که زمین بهشت ست مجموعه درجات عظیمه بهشت هزار و شش صد و شانزده است بعده
فلک زحل که آسمان اول است و بعده فلک مشتری بعده فلک مریخ بعده فلک شمس بعده فلک زهره
بعده فلک عطارد بعده فلک قمر که آسمان هفتم ست از بالا و آسمان اول است از طرف پائین و در
شرح امام نودی و غیره چنین مقرر کرده اند که کرسی و آنچه در دست بعرش مجید خردل است در میدان

وسیع و هفت آسمان نسبت بکرسی همین حال بعد از فلک هفتم کرهٔ آتش است که آنجا شهب میشود بعده کرهٔ هواست که در آنجا ابر وغیره میشود بعده کرهٔ آب است که عبارت از دریای محیط است و در داخل کرهٔ آب بعین شکل گردگان افتاده است و زیاده از نصف زمین غرق ماست و نصف کم او بیرون است و آن نصف بیرون دو قسم است یک قسم محض ویران است که نشان عمارت در او اصلا مطلقاً بهیچ وجه نیست و یک قسم که او را معموره گویند و آن ربع مسکون است و در او دریاها و میدانها و کوهها و شهرها واقع است و مسافت آن یکصد و بیست ساله راه است از آن نود ساله راه یاجوج و ماجوج که از فرزندان یافث بن نوح است می باشند و دوازده ساله راه حبشه می باشند و هشت ساله راه رومیان می باشند و سه ساله راه عرب میباشند و هفت ساله راه مردم مُغ می باشند چنانچه این تفصیل امام احمد خطیب قسطلانی در شرح بخاری از بعضی کتب نقل کرده اند و در زمین مخلوقات بسیار اند چنانکه نسبت بملائکه و شیاطین و جن آدم از هزار یک میشود و این هم در شرح مذکور است که تمام زمین باین وسعت نسبت باسمانها مقدار خشخاش است چنانچه بزرگی گفته است **ابیات** جهان در جنب این سقف مینا + چو خشخاشی بود بر روی دریا + به بین خود را کزین خشخاش چندی + سزد گر بر بروت خود بخندی ـ بطریق اختصار ناسوت تمام شد اما ملکوت پس باید دانست که عالم ملکوت منقسم بدو قسم است ملکوت اعلیٰ و ملکوت اسفل و ملکوت اعلیٰ ارواح را گویند و اسفل عالم مثال را گویند و این عالم مثال بالای عرش است و وسعت او آنقدر است که تمام عرش و آنچه در و است گویا حلقهٔ انگشتری است در صحرای عظیم چنانچه شارح قیصری وغیره فرموده اند و عالم مثال برزخ است درمیان عالم اجسام که ناسوت است و درمیان عالم ارواح که مجرده نوریه هستند و هر موجودی را **کائنا ما کان** صورتی درین عالم مناسب آن عالم است که فیض از ارواح گرفته باجسام میرسانند و آنرا عالم خیال نیز نامند اما ملکوت اعلیٰ ارواح است و آنرا عالم امر نیز می نامند و آن عالم است که اشارهٔ حسی بدان راه نیابد و موجودات آن عالم بر دو قسم است قسمی هستند که بوجهی از وجوه بعالم اجسام تعلق ندارند و ایشان را کروبیان گویند ـ و ایشان نیز دو قسم اند

قسمی از عالم مطلق خبر ندارند هاموا فی جلال الله وجماله منذ خلقهم وایشانرا مهیمه خوانند وقسمی دیگر از ایشان حجاب بارگاه الوہیت اند و وسایط فیض ربوبیت وافضل اینها روح اعظم است که روح محمدی ست صلی الله علیه وآله وسلم که فیض از حق سبحانه تعالی گرفته بجمیع ارواح میرسانند ونسبت روح اعظم بجمیع عوالم میرسد چه ارواح وچه مثال وچه شهادت چون نسبت نفس انسانست به بدن تا آنکه فیض از آنجا نرسد ممکن نیست که وجودا یا شهودا چیزی در خارج صورت بندد قسم دوم از قسم اول آنها بعالم اجسام تعلق دارند بتدبیر وتصرف که هر نوع انسانی را یکروح مجرده است که تمام تعلق وتصرف آن شخص موقوف براوست هرچه استعداد بدن ونفس آن بمقتضاے آنست موافق آن از روح فیض گرفته بدو میرساند بواسطه صورت مثالی آن شخص که در عالم مثال ست وچندین هزار ارواح ملکی دیگر نیز معاد ومعادن مراین ارواح مجرده را هستند که آنرا نیز ملکوت اسفل گویند تا آنکه اهل کشف گویند تا بصفت فرشته نباشند برگی از درخت بیرون نیاید پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمودند - ان لکل شئی ملکا ونیز فرموده ینزل لکل قطرة ملکا همچنین در احادیث دیگر ملک الجبال وملک الریح وملک الرعد وملک البرق وملک السحاب آمده است بالجمله هرچه در عالم ناسوت میشود از کون وفساد حتی الحرکت والسکون اول فیض حق سبحانه تعالی اسماء الهی را که ارباب حقیقه هستند میرسد واز آنها بواسطه اعیان ثابته بروح اعظم میرسد واز روح اعظم بارواح انچه لایق استعداد اوست آن فیض اسما میرسد وهر روح بواسطه صورت معانی در ناسوت خود متصرف میگردد ولیکن بعضی شعور دارند چنانکه از افراد انسانی وحیوانی وبعضی شعور ندارند چنانچه افراد نباتی وجمادی اگرچه بتحقیق خاص همه را شعور وادراک هست که اهل کشف میدانند اما کشف کردن آن دستور نیست وانچه مذکور شد تمام عالم ملکوت بود جبروت بالای او وعالم جبروت است که صفات الهیست وآن عالم واحدیت است که مشتمل است بر جمیع اسمای الهی وکیانی بطریق تفصیلا هر یک برست وهشت اسمای الهی ولست وهشت اسمای کیانی مقرر ثبت نموده اند چنانکه تفصیل اینها در دایره واحدیت که در جام جهان نما مذکور ست محققین فرموده اند وهر یک از ان

اسمای آلہی را حقایق آلہی گویند و اسمای کیانی را اعیان ثابتہ نامند و ہمیشہ فیض اسمای آلہی کہ ارباب مقید اند باسمای کونی کہ اعیان ثابتہ و مظہر ہستند میرسد و از آنجا بواسطہ روح اعظم بخارج میرسد چنانکہ گذشت و این مجموعہ را جبروت خوانند و بالای این مرتبہ ذات آلہی ست کہ ہاہوت گویند و آن عالم وحدت ہست یعنی حق سبحانہ تعالی بوحدت خویشتن متصف بصفت احدیت ست کہ اسقاط جمیع اعتبارات و سلب جمیع صفات دنیز متصف بصفت واحدیت است کہ اثبات جمیع اعتبارات و اتصاف جمیع صفات است و این مرتبہ معبود جملہ موجودات است و این مرتبہ را حقیقت محمدی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نیز گویند بعد از ان ہمین سبب در مظہر محمدی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم این کلمات سوی الوجوب الذاتی بظہور پیوست چنانکہ مرتبہ جبروت حقیقت انسانی را گویند از آنکہ ہرچہ در وہست از اسمای آلہی وکیانی در افراد مکمل بظہور می انجامد و در ہر انسان بالاجمال ہست اگر استعداد او وفا کند بظہور آید سیر جمیع سالکان باعتقاد اکثر اہل کشف تا بجبروت منتہی میشود و بعضی محققین چنانکہ حضرت شیخ محی الدین ابن علی العربی وحضرت پیر این ضعیف عین العرفا برین ست کہ سیر عارف محقق یا غوث یا فرد کامل کہ بر قدم محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم باشد بوجہ تبعیت تا بہاہوت میرسد یعنی سیر او متصف باول مرتبہ میشود اما دیگران را بعد از رسیدن بجبروت مشاہدہ آن مرتبہ میشود آنکہ متصف بآن نمیشود اینہمہ مراتب ربعہ کہ مذکور شد داخل تعین اول بود کہ شامل جمیع تعینات ست و بالای آن مرتبہ لاتعین ست کہ لاہوت گویند کہ علم ہیچ نبی وولی بلکہ کمال او نرسیدہ است و نخواہد رسید در دنیا و آخرت بخلاف مراتب سابقہ الحمد للہ علی کل حال تمام شد رسالہ عوالم خمسہ من تصنیف حضرت قدوۃ العرفا زین المحدثین شاہ رفیع محمد محدث ابن حضرت شاہ عیسی جند اللہ رضی اللہ عنہم فقط۔



دقیقه

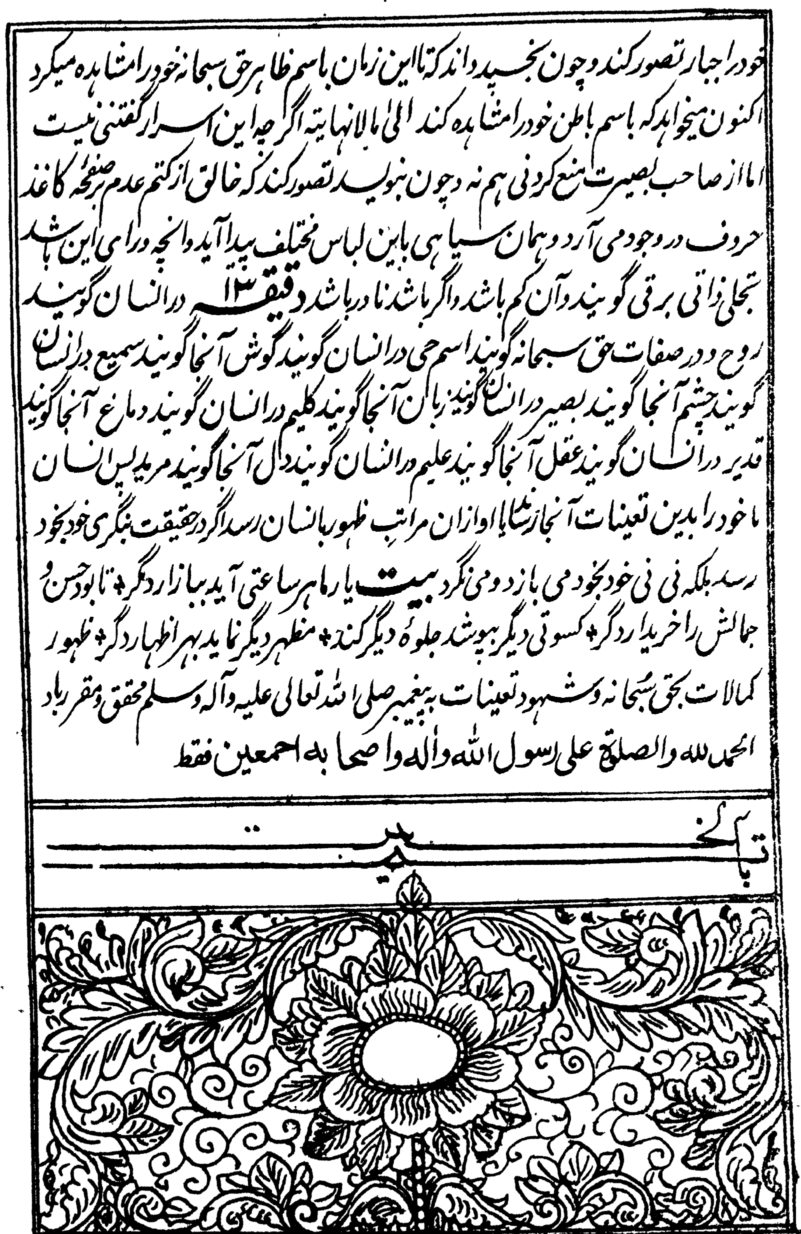
بسم الله الرحمن الرحیم

خلق بعد از ارتفاع کثرت عین حق است اگر لام جمال که عبارت از ظهور کثرتست از میان
برداری و نقطه تعین از سر غا برگیری بنگر که چه ماند **دقیقه ۱** تعین حجاب وجود است
اگر تو از عین وجود حق دو چشمی احول را که عبارت از حرف تاست دور کنی دانی که تعین
عین وجود حق است **دقیقه ۲** وجود مطلق چون از اطلاق و عدم انحصار خود
توجه بعالم ظهور کرد اول تعین که پیدا گشت نام او وحدت شد و او را حقیقت محمدی
نیز گویند **دقیقه ۳** حقیقت تعین تو دانستی و مغایرة دور کردن میان تعین و عین
حق هم فهم کرده اکنون تو در هر تعین و تجلی و در هر مرتبه همچنین فهم کن چنانچه سیاهی بنسبت حروف
اگر حروف گوئی درست بود اگر سیاهی دانی که بصورت حروف ظاهر شده است عین معرفت
بود و آن وحدت را دو شاخ ظاهر شد یکی را نام احدیت که ذات بآن اعتبار از همه عبارات
منزه و مجرد است و دوم را نام واحدیت که ذات بآن اعتبار همه صفات الهی و اعتبارات
کیانی متصف است **دقیقه ۴** صفات الهی دو قسم آمد یکی موقوف است بظهور مخلوق
در خارج چنانچه خالق و رازق و دیگر محتاج نه چنانچه سمیع و بصیر و علیم و غیر آن از امهات
صفات پس آنچه محتاج نیستند بکمال ذاتی و غنای مطلق تعلق دارند و این مرتبه را تقدم

براسمای دیگر است وانچه محتاج هستند بکمال اسمائی وکمال جلا واستجلا تعلق دارند کمال جلا آنرا گویند که وجود باین تعینات ظاهر شد وکمال استجلا آنرا گویند که درین مرآت حق سبحانه باین تعینات خود را مشاهده کند و واحدیت منقسم بدو قسم است یکی صفات آلهی و دیگر اعتبارات کیانی و تعین واحدیت هر دو شامل ست و صفات آلهی آن را گویند که وصف وجوبی و فعلی صفت ذاتی ایشان باشد و اعتبارات کیانی آنرا گویند که صفت لازمی ایشان انفعال و امکان باشد **دقیقه ۵** لفظ الله و حق دو جا اطلاق کنند یکی در مرتبه لاتعین که عین وجود مطلق است بی ملاحظه مفهوم دوم در مرتبه الوهیت و آن عبارتست از ظهور جمیع صفات آلهی اجمالاً و ظاهر وجود که وجوب وصف خاص اوست اینجا گویند و رب آنجا گویند که آن صفات آلهی تفصیل یابند **دقیقه ۶** و اعتبارات کیانی مقتضیات اسمای آلهی و مرتبه ربوبی اند آنرا اعیان ثابته گویند و ظاهر علم آنرا نیز گویند پس درین دو مرتبه یعنی صفات آلهی و اعتبارات کیانی یک حقیقتی جامع است و آن وجود مطلق است باصالت و تبعاً حقیقت انسانیت است که آدم عبارت ازوست تا اینجا مراتب ظهور آلهی بود اکنون مراتب ظهور خلقی بیان خواهد شد **دقیقه ۷** اول تعین باعتبار خلقیت باعتبار ظهور نور محمد نسبت نام او روح اعظم و عقل اول و عقل کل است او بمنزله قند است و این جمیع عوالم مختلفه بمرتبه قند صاف و کدر تا بمرتبه قطیره و این را عالم ارواح نامند و فرشته که در صف اول عالم ارواح است او را روح القدس گویند و آخر او جبرئیل امین است و بالای این مرتبه ارواح هر چه مذکور شد در عالم غیب شمرده اند **دقیقه ۸** پس ازین عالم عالم مثال است و آن عبارت است از ظهور مرکبات لطیفه که قابل تجزی و تبعیض نیستند که آنرا خیال متصل نامند پس هر حس حرکت که درین عالم موجود است بواسطه اوست یعنی اول فیض فیاض مطلق بعالم ارواح میرسد وازو بعالم مثال وازو بعالم حس **دقیقه ۹** پس ازین عالم عالم شهادت است و آن عبارت است از عرش رحمان تا مرکز خاک بدین تفصیل اول عرش پس کرسی و فلک زحل

و فلک مشتری و فلک مریخ و فلک شمس و فلک زہرہ و فلک عطارد و فلک قمر کرۂ نار و کرۂ ہوا و کرۂ آب و کرۂ خاک و موالید ثلثہ معدن نبات حیوان **دقیقہ ۱۰** پس انسان کامل این جمیع عوالم را شامل است و مقصود از ظہور این مراتب او ست کہ وجود باین مراتب شدہ تا بانسان پیوست در انسان بحواس انسان در این مراتب خود را مشاہدہ میکرد کہ معراج عبارت از وست **بیت** کسوتی دیگر بپوشد جلوۂ دیگر کند ٭ مظہر دیگر نماید بہر اظہار دگر ٭ اگر خواہی کہ این مراتب در تحت توجہ و سیر تو باشد بدین شغل عروج و نزول مبدا و معاد مشتغال نمائی وجود مطلق لاتعین اول تعین ثانی عالم ارواح روح القدس جبرئیل امین عالم مثال عرش کرسی فلک زحل فلک مشتری فلک مریخ فلک شمس فلک زہرہ فلک عطارد فلک قمر کرۂ نار کرۂ ہوا کرۂ آب کرۂ خاک موالید ثلثہ معدن نبات حیوان انسان **دقیقہ ۱۱** چنانچہ وجود مطلق در اول مرتبہ جمیع تعینات را شامل است انسان در آخر مرتبہ جمیع را حامل چون وجود تنزل کند اول خود را بلباس تعین اول و ثانی بیاراید پس بلباس عالم غیب بیاراید تا بلباس انسان خود را بیاراید چنانچہ تخم بلباس شاخ و شگوفہ و برگ و بن خود را بیاراید تا بحدیکہ باز بتخمیت آید و چون این تخم باصل خود رجوع کند می بیند کہ چندین لباس ہم من گرفتہ ام فہم من فہم **دقیقہ ۱۲** معرفت سہ نوع است معرفت افعالی و معرفت صفاتی و معرفت ذاتی معرفت افعالی عبارت ازان است کہ ہر فعلی کہ در کائنات موجودات خواہ از انسان خواہ از غیر انسان بیند فعل حق سبحانہ داند و معرفت صفاتی اشارت بآنست کہ ہر صفت کہ در خود یا غیر خود یابد صفت حق سبحانہ داند اگر کسی گوید و سالک شنود گویندہ را بصفت کلیم تصور کند و خود را بصفت سمیع و اگر چیزی بیند آنرا صفت ظاہر داند و خود را البصیر و اگر وہم و خطرہ در دل گذرد آنرا باطن تصور کند و خود را باری و اگر چیزی کسی را میدہد خود را معطی داند و او را قابض تصور کند و اگر در دست خود کتابی یا چیزے دیگر بگیرد و بکشاید باسط و قابض تصور کند و اگر خواہد کہ از کسی چیزی منع کند خود را مانع تصور کند و او را ممنوع و اگر خواہد برود و چون پائے بردارد اسم رافع تصور کند و چون منہد اسم خافض تصور کند و چون بخورد خود را رازق و شکم را مرزوق تصور کند و چون گرسنگی فرو نشیند

خود را جبار تصور کند و چون بخجید داند که تا این زمان باسم ظاهر حق سبحانه خود را مشاهده میکرد
اکنون میخواهد که باسم باطن خود را مشاهده کند الی ما لانهایة اگرچه این اسرار گفتنی نیست
اما از صاحب بصیرت منع کردنی هم نه و چون بنویسد تصور کند که خالق از کتم عدم بر صفحهٔ کاغذ
حروف در وجود می آرد و همان سیاهی باین لباس مختلف پیدا آید و آنچه ورای این باشد
تجلی ذاتی برقی گویند و آن کم باشد و اگر باشد نادر باشد **دقیقه ۱۳** در انسان گویند
روح و در صفات حق سبحانه گویند اسم حی در انسان گویند گوش آنجا گویند سمیع در انسان
گویند چشم آنجا گویند بصیر در انسان گویند زبان آنجا گویند کلیم در انسان گویند دماغ آنجا گویند
قدیر در انسان گویند عقل آنجا گویند علیم در انسان گویند دل آنجا گویند مرید پس انسان
تا خود را بدین تعینات آنجا رسانیده او از ان مراتب ظهور بانسان رسد اگر در حقیقت بنگری خود بخود
رسد بلکه نی نی خود بخود می بازد و می نگرد **بیت** یار ما هر ساعتی آید ببازار دگر ✦ تا بود حسن و
جمالش را خریدار دگر ✦ کسوتی دیگر بپوشد جلوهٔ دیگر کند ✦ مظهر دیگر نماید بهر اظهار دگر ✦ ظهور
کمالات بحق سبحانه و شهود تعینات به پیغمبر صلی الله تعالی علیه و آله وسلم محقق و مقرر باد
الحمد لله والصلوة علی رسول الله و آله و اصحابه اجمعین فقط



مجموعہ رسالہ عقائد صوفیہ

~~[illegible]~~ منتظم [illegible]

[illegible] کتب خانہ [illegible]